



**کارگران جهان متحد شوید!**

شماره ۶۵ - ۱۰ مرداد ۱۳۸۶

## نگاهی به جنبش مسلحانه کشورمان

هر بهاری تابستانی و هر تابستان پاییزی و هر پاییز زمستانی به دنبال دارد. چون هر بهار سر انجام به زمستان می انجامد که زیبا و خواستنی نیست.

اگر می شد واقعیات تاریخی را با هر تمثیل دل خواهی توضیح داد این حرف پذیرفتنی می بود ولی چنین نمی توان کرد. تاریخ توالی فصول نیست تاریخ توالی چشم اندازهای بی بازگشت است.»  
**رفیق شهید امیر پرویز پویان**

تا به حال هر کسی خواسته که راجع به به جنبش مسلحانه صحبت نماید خواسته یا نا خواسته به سوی تعاریف اشخاص یا جریانات راست غلطیده و یا در جای پای آنها نهاده است. جریاناتی که تنها بی عملی خود و راست رویها و خاک پاشیدن های خود به چشم توده ها، اللخصوص طبقه کارگرها در پشت تعبیرهای پژوهراتیو و اهانت آمیزی از قبیل «ترقه بازی» «چریک بازی مشی چریکی» و غیره پنهان نموده اند و با انارشی گری و جوسازی نگذاشته اند که با فراز و نشیبها و کمی ها و کاستی ها درست برخورد شده و از این مبارزات صادقانه و بی امان درسهای درستی گرفته شود و مشعل سوزانی که آن رفقا برافراشتند راهنمای عمل برای مبارزات آینده گردد.

در این نوشته قصد من این نیست که بخواهم جریانات و اشخاص راست و اپورتونیست را افشا نمایم که عملکرد آنها بخوبی کنه اندیشه آنها را نمودار نموده است. تنها قصد اینجانب بعنوان شخصی که هوادار این جنبش بوده و توسط این جنبش بوده که با روح تعالی و عدالت گستر سوسیالیزم آشنا گردیده این است که بسیاری از محاسن این جنبش که تحت تاثیر جوسازی جریانات فرصت طلب کم رنگ شده و یا بهتر است بگویم کم مطرح گردیده را بیان نموده و مقدار کمی از دین خود را به هزاران رفیق صادق و مبارز ادا نمایم.

ادامه در صفحه ۳

## زن و مسائل جنسی در ولایت مطلقه فقیه

در صفحه ۴

مصاحبه اختصاصی احمدی نژاد با خبر نگار  
تصادفی در مورد اشغال سفارت و صحرای طبس.

در صفحه ۶

## در یک قدمی چوبه دار

**در هر ثانیه ای که می گذرد، سوختن خود را تماشا می کنیم و بارها زندگی خود را مرور می کنیم، ۵ سال زمان زیادی است و در این مدت به مرز جنون رسیده ام.**

**بالاخره بعد از ده ها بلکه صدها و هزاران بار مردن و زنده شدن** زن بی پناه دیگری اینک در یک قدمی چوبه دار قرار گرفته است. بدون اینکه هیچ امیدی به زنده ماندن داشته باشد. در جامعه مرد سالار و استبداد زده ما ستم و استبداد و زور و سرکوب از قدیم ال ایام یکی از پایه های اصلی و تختی ناپذیر حاکمیت طبقات مسلط بر قدرت و ثروت جامعه را تشکیل میداده است. اما در این دایره مکرر اعمال زور و ستم بر زنان از ابعاد دیگری برخوردار بوده است.

بی حقوقی و ستم مضاعف بر زنان تنها در بعد حکومت ها و قوانین ارتجاعی آنها نبوده و نیست که اعمال میشود بلکه همچنین در گستره جامعه و در فرهنگ و سنت های مرد سالارانه حاکم بر آن نیز به نحو شرم آوری جاری بوده است. سنت ها و فرهنگ ارتجاعی که بنام آن هزاران هزار جنایت بر علیه زنان و دختران اعمال میشود. فرهنگ و سنتهایی که اینک نزدیک به سه دهه است که در جمهوری اسلامی به آنها جنبه قانونیت داده شده است تا بنام مذهب، سنت، شرافت، و... زندگی بر زنان را به جهنمی غیر قابل تصور و تحمل تبدیل نموده است. تمام تاریخ مبارزات مردم و بویژه زنان جامعه ما نشان میدهد که برای پایان دادن به این همه بهمیت نظام های حاکم بر جامعه ما از جمله نظام ارتجاعی جمهوری اسلامی جز تلاش و مبارزه برای ایجاد تغییرات انقلابی در جامعه وجود ندارد. تغییراتی بنیادی در نظام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جامعه. تغییراتی که در راستای خود باید بتواند عوامل سیاسی و اقتصادی یک چنین نظامی را به زیر بکشد. و برویرانه های آن نظامی عاری از ستم و استثمار و عاری از تبعیضات جنسی در تمامی ابعاد آن برقرار سازد.

**مصاحبه زیر با شهلا جاهد چند ساعت بعد از اعلام حکم قطعی اعدام وی با او انجام گرفته است که خود گوشه ای از این ظلم و ستم ها و بسیاری از ناگفته ها را در بردارد دارد.**

حکم برای سومین بار تایید شد؟

بله، دیگر برایم فرقی نمی کند. من با این موضوع کنار آمده ام، از اول هم تنها بازداشتی پرونده من بودم. از ابتدا هم هیچ اعتراضی نداشتم و اکنون نیز هیچ اعتراضی ندارم.  
ادامه در صفحه ۲

**برقرار باد جمهوری فدراتیو شورائی**

**سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی**

وکیل مدافع تو اعلام کرده است: در صورتی که شهلا درخواست کند، بار دیگر به دادستان کل کشور اعتراض خواهم کرد. خیر، اصلاً دوست دارم حکم به اجرای احکام ارسال شود. اگر پندار بر این است که من عامل

قتل هستم ، پس حکم اجرا شود. من ۵ سال با کابوس زندگی کرده و هر روز مرگ را در زندان تجربه کرده ام. نا صر



اگر جای خانواده لاله بودی ، چه تصمیمی برای شهلا می گرفتی؟

اجازه دهید بگویم ، وقتی برادرم در اصفهان جان خود را از دست داد، پزشکی قانونی مرگ برادرم را مشکوک تشخیص داد و از پدرم خواست شکایت کند، ما پس از مشورت به این نتیجه رسیدیم که شکایت چیزی را عوض نخواهد کرد، لذا همه را بخشیدیم.

اکنون در زندان چه می کنی؟

در هر ثانیه ای که می گذرد، سوختن خود را تماشا می کنم و بارها زندگی خود را مرور می کنم ، ۵ سال زمان زیادی است و در این مدت به مرز جنون رسیده ام.

چه درخواستی از خانواده لاله داری؟ سکوت

تلویزیون تصویر آقای شاهرودی را می بیند، احساس آرامش می کند. هیچ پرونده ای در تاریخ قضایی ایران وجود نداشته است که ۳مرحله به شعبه تشخیص ارسال شود. به هر حال قسمت من هر چه باشد، آن را با جان

و دل می پذیرم و من به سهم خود از ایشان سپاسگزار و ممنون هستم. درخواست خود را نگفتی؟ من درخواستی ندارم ، ایشان در مورد من لطف کردند. چرا از خانواده سحرخیزان با صداقت درخواست عفو و بخشش نکردی.

آنها عزیز خود را از دست داده اند، آنها مرا قاتل فرزند خود می دانند، اما این را می دانم که افراد متدین و خوبی هستند. از آنها می خواهم به این نکته توجه کنند که از میان ۷ نفری که پرونده را بررسی کردند، ۷ نفر نقش مرا در قتل لاله رد کردند، پس به این موضوع به عنوان یک انسان توجه کنند. عقیده ام این است که اگر من بد هستم و این کار را کرده ام ، آنها نباید بد باشند. ما مسلمانیم و وقتی هر کاری را با نام خداوند شروع می کنیم ، به یکی از القاب خدا مبنی بر بخشنده بودن او تاکید می کنیم. پس فراموش نکنیم ، خداوند همیشه بخشنده و مهربان است. ای کاش آنها بدانند ممکن است یک اتفاق در شرایط خاصی افتاده که فرد قادر به کنترل خود نبوده است.

محمدخانی هم از تایید حکم خبر دارد. ظاهراً روزنامه نگارها به او خبر داده اند. عکس العمل او چه بود؟ هیچ، به نظر شما باید چه عکس العملی نشان می داد؟ در این مدت با خانواده سحرخیزان تماس داشتی؟ تماس برای چه؟

جلب رضایت. خیر. اکنون چه احساسی داری؟

احساس می کنم از بلا تکلیفی درمی آیم، درثانی علاوه بر من خانواده مرحوم سحرخیزان نیز از بلا تکلیفی رها می شوند، چون مجبورند مدام از خارج کشور برای پیگیری پرونده به تهران بیایند.

آقای شاهرودی در این پرونده دستور بررسی چند مرحله ای را صادر کرد. اکنون چه درخواستی داری؟

من به سهم خود به عنوان یک زندانی می خواهم واقعیتی را بگویم ، وقتی زندانیان در

پاسخ نمی دهی؟ چرا، به همان شعر خیام اشاره می کنم که یک بیت آن ، این است: من بد کنم و تو بد مکافات دهی / پس فرق میان من و تو چیست بگو؟

با شنیدن حکم چه احساسی داری؟ به سرنوشت خودم فکر می کنم و بازی روزگار.

کلام آخر. حرفی ندارم، از شما می خواهم امانتداری کنید و حرفهای مرا آن گونه که گفتم، بنویسید. این حداقل درخواست یک زن زندانی است که اکنون در یک قدمی مجازات قرار گرفته و شاید فردا طلوع آفتاب را نبیند....

## نگاهی به جنبش مسلحانه کشورمان

علی رغم گفته اپورتونیستها جنبش مسلحانه از دل سالها بر رسی و تحلیل اوضاع اجتماعی بیرون آمد. پایه گزاران این جنبش می دانستند هیچ جنبش انقلابی بدون تئوری انقلابی نمی تواند وجود داشته باشد. پس ابتدا تئوری انقلابی را تدوین نموده و سالها بر روی آن بحث نموده و حاصل این بحثها را بصورت جزوات و نوشته ها بیرون دادند و سپس به عمل انقلابی روی آوردند. آنها می دانستند وقتی برای هدر دادن ندارند. بسیار مهم بود که زمان زیادی را در خط شروع به هدر ندهند. بنابراین سعی و تلاش نمودند به سرعت عقب مانده گی ها را که بر اثر عمل حزب توده که همانا بی اعتمادی توده ها بود جبران نمایند و برای جلب اعتماد توده ها به سمت پیش اهنگ انقلابی از جان خویش دست شستند. آنها تلاش بسیار نمودند که جنبش را از لجززار محافظه کاری بالا بکشند و سستی دوران سکون بعد از کودتای ۲۸ مرداد را از جنبش کمونیستی بدور سازند.

رفقای ما بدرستی تشخیص داده بودند که مبارزه و انقلابیگری به این معنا نیست که اگر چنانچه با مشکلاتی مواجه شدند متوقف بمانند. بلکه همواره آماده روبرو شدن با مشکلات بودند. آنها سعی بر این داشتند که به سراغ مشکلات رفته و برای تک تک آنها پاسخ روشنی بیابند. آنها می دانستند که سنتهای کهنه ای که بر جنبش حاکم شده بود را باید تخریب نمایند. زیرا می دانستند که همین سنت های کهنه موجب سکون شده است و جز با نقد انقلابی و تخریب آن، فضای نو را برای سازندگی نمی توانستند آماده نمایند.

انها می دانستند که تخریب موجب درگیری می شود و باعث می شود بین نو و کهنه تضاد شدید پیش آید، آنها دست به حمله متقابل بزنند، هر چند که این حملات از نوک قلمها تراوش نماید. پس بخشی از توان خود را برای مطالعه بیشتر به کار بردند و همانند مبارزاتشان در اینگونه برخوردها نیز همواره علی رغم نماینده گان سنن کهنه صادق بودند.

نماینده گان سنن کهنه در برخوردهای خود عمدتا سعی بر الغا سه مسئله بیشتر از مسائل دیگر داشتند.

۱: جنبش نوین را متهم به بی سوادی نمایند  
۲: جنبش نوین را متهم به این نمایند که هیچ تاثیری بر توده ها الی الخصوص طبقه کارگر نداشت

۳: جنبش نوین را غیر دموکرات و دارای سانترالیسم افراطی معرفی نمایند.

در رابطه با داشتن سواد انقلابی، بیشتر نیز اعلام داشتیم که سالها رفقای ما مطالعه نمودند و انقلابات و جنبشهای دنیا را بر رسی نموده

کنفدراسیون دانشجویی را به صورت یکی از ابزارهای تبلیغاتی خود در آورد.

تاثیر شگفت آور مبارزه مسلحانه بر روابط زنان و مردان انکار نکردنی است. با مبارزه مسلحانه است که افسانه ضعیف بودن و عروسکی بودن و خانه نشینی زنان در هم می شکند. زنانی که سلاح بر کف گرفته و در هر کوی و برزن یا ساواک جهنمی در گیر می شوند و در راه آرمان آزادی و سوسیالیسم جان فدا میکنند. فداکاریهایی که حتی شاه را در صحبتهایش با اعلم به شگفتی وامی دارد.

تاثیر خون دامن گیر جان بر کفان و شکنجه شده گان فدایی را در قالب عکسها و پلاکادرها و شعارهای سالهای ۵۶ و ۵۷ بوضوح مشاهده نمودیم رشد جریان فدایی و مجاهد پس از ۵۷ هرچند از نظر کمی مورد نظر است، نشان دهنده تاثیر بسیار زیاد این مشی بر افکار عمومی است. جنبش چریکی سوسیالیستی ایران نه تنها فضای کشور را تحت تاثیر قرار داده بود بلکه حتی روحانیون، این قشر مرتجع را نیز واداشته بود که در عرصه حرف و شعار بسیاری از شعارهای عدالت طلبانه این جنبش را بیان نموده و آنها را به امامان خود نسبت دهند تا از ریزش نیروهای خود جلوگیری نمایند و حتی در این راستا بدروغ خود را «چریک» و شکنجه شده معرفی کنند.

که در اینجا این انتقاد به کلیه زندانیان رژیم شاه وارد است. چرا که به دلیل سکوت خود و ننوشتن وقایع درون زندانهای شاه، علاوه بر عدم انتقال تجارب خود از این دوران، دست روحانیون را برای یاهه سرایی و بدروغ و محمل بافی باز گذاشتند.

تاثیر مبارزه مسلحانه در عرصه های مختلف هنر، مانند شعر، موسیقی، تاتر و سینما و غیره، قابل لمس بود. در سالهای ۵۴ و ۵۵ که می توان از ان به عنوان مرحله دوم جنبش نام برد که باید موتور کوچک موتور بزرگ را به حرکت وا می داشت. بدلیل فقدان رهبران جنبش و غضب رهبری توسط اپورتونیست ها جنبش طرحی برای این مراحل از خود نداشت و برای ان فکری نشده بود.

در واقع اینجانب معتقدم که ما از یکی از مهم ترین آموزش های مارکسیسم لنینیسم که همانا ترویج و تبلیغ و سازماندهی است قصور نمودیم. چون طبق این آموزشها در پروسه قیام می توانستیم با مشکل کردن توده ها در هسته های مسلح، علاوه بر تداوم مبارزه و بنا نهادن شکل عالی مبارزه (مبارزه مسلحانه توده ای) در حین مبارزه، توده ها را آموزش دهیم. که اگر چنین می شد. سرنوشت دیگری رقم می خورد. در ان شرایط فراموش نمی کنیم که توده ها چه پیگیرانه سعی بر گرفتن ارتباط با جنبش های

واضع سیاسی و اقتصادی ایران را تحلیل و بررسی نموده و نتیجه این مطالعات را به بحث گذاشته و مکتوب نمودند. زیرا که هیچ جنبش انقلابی بدون تئوری انقلابی نمی تواند پیش رفته و رشد نماید.

جنبش مسلحانه جو مبارزاتی حاکم بر ایران را چنان رادیکالیزه کرد که به جرات می توان گفت هیچ عرصه ای از جامعه از تاثیر میدانی که ایجاد کرده بود بر کنار نماند. جنبش مسلحانه به رغم پای بندی به آرمان خواهی، به شدت پراگماتیسم بود و از همان ابتدا هدف خود را به تصرف در آوردن قدرت سیاسی قرار داده بود و از این رهگذر بر اختلاف نظری و فرقه ای و غیره انگشت نمی گذاشت. جنبش نیروی خود را معطوف به بسیج همه سویه نیروها برای رسیدن به انقلاب و قبضه قدرت سیاسی کرده بود. این سیاست نه تنها در جامعه بلکه حتی در درون زندانها نیز دنبال می شد. بسیار دیده ایم هر جا پای نیروهای فدائی به زندان کشیده می شد سریع به مشکل کردن درون زندان اقدام و خواهان اتحاد و یک پارچگی کمون های متفرق و پراکنده می شدند این سیاست به غلط (حال چه به سحو چه به عمد) به سیاست «تمام خلقی» معرفی می شد و در بعضی موارد تحت عنوان «سانترالیزم افراطی» تعبیر می شد. اینجا باید از کسانی که با شیوه ای اهانت آمیز با جنبش مسلحانه بر خورد می کنند، پرسید: وحدت بی چون و جرای ان دوران را چگونه توجیه میکنند. و پراکنده گی و فرقه بازی و تفرقه افکنی و منفعل بودن و ضدیت با تشکل این دوران را چگونه توجیه می نمایند؟

در رابطه با احترام برای نظرات مختلف درون تشکیلاتی و حتی گرایش به تئوری های دیگر و عملکردی کاملا توام با دموکراسی درون تشکیلات یک نکته و خاطره ای از رفیقی نقل می کنم که میگوید: در زمانی که رفیق حمید اشرف مسئول سازمان بود هسته ای از بخش های شمالی سازمان به حزب توده پیوست. رفیق اشرف پس از بحث با آنها نه تنها از جدا شدن آنها از سازمان جلوگیری نمود، بلکه حتی امکانات سازمان که در اختیار آنها بود را نیز پس نگرفت.

مبارزه مسلحانه در شرایطی آغاز گردید که گرایشات گوناگون چپ در ایران و تبعید فراوان بودند. حزب توده، سازمان انقلابی، سازمان توفان، تروتسکیستها، و گروهی که بعدا با نام اتحاد کمونیستها فعالیت نمودند. که تازه اینها فقط بخشی از این نیروها بودند. اما منطق مبارزه مسلحانه انقدر قوی و قاطع بود که توانست همزمنی خود را به همه سازمانها قبولانده و به بخشی نیز تحمیل کند. جریان مبارزه مسلحانه نه تنها موفق شد بسیاری از این جریانات را به پشتیبانی صریح و یا ضمنی و ادار نماید بلکه

مسلح و مبارزین خود داشتند. روحانیت که این مطلب را بدرستی تشخیص داده بود تعدادی از چریک های لبنان را به ایران انتقال داده و آنها را بنمایش گذاشته بود تا در منظر توده ها اینگونه وانمود کند که آنها نیز چریک داشته و مبادرت به مبارزه مسلحانه کرده اند. برای فریب افکار عمومی در همان ایام فیلمهایی مانند زندگی اندرزگو و غیره به دستور روحانیت ساخته

### زن و مسائل جنسی در ولایت مطلقه فقیه

زنان زیرک تر از آنند که رنج های نهفته در دل خود را، که ما مردان برای آنان فراهم کرده و می کنیم، برای غریبه ها فاش نمایند. آنها به این خشوندد که دشمنانشان (قرآن سوره تقابن آیه ۱۳، در قرآن به مردان آمده زنان و فرزندان آنان دشمن شماست از آنها حضر کنید) درباره شان کتابها و مقالات بنویسند و خود را با شگفت انگیزترین پدیده خلقت مشغول دارند. هرگاه که مردان در عشق پیروز و یا شکست خورده اند، آغاز به نوشتن درباره زنان کرده اند و این مبحث دلچسب ترین و کهن ترین مباحث جامعه انسانی بوده و در آینده هم شیرینی و جاودانگی خود را حفظ خواهند کرد.

اینکه آیا زن در حکم اسباب بازی مرد و یا اسباب خانه اوست و یا بجز شکار لذت بخش جنسی، یا چیز دیگری نیست، سئوالی بود که بر مردم قرون های پیشین روشن نبود و بر قشری از عصر کنونی ما نیز همچنان اسرارآمیز و ناشناخته مانده است.

یونانیان چنین می اندیشیدند که طبیعت، اینجا که در آفریدن مرد ناتوان است، زن را آفرید. موسی در ۱۰ فرمانش زنان را در ردیف چارپایان و اموال منقول ذکر می کند. پیهو خدای یهودیان، آفریده تصور و خیال قوم یهود بود و این قوم نیز مانند همه اقوام جنگجو، وی را بعنوان "خدای لشرگرا" می شناختند و می پرستیدند و زن را مایه مصیبت و بدبختی مردان می شمردند. زن یگانه منبع تولید لشرگر و سرباز بود.

یهودیان از اینکه مرد آفریده شده اند به خود می بالیدند و همیشه در نماز تکرار می کردند، خدایا ترا سپاسگزارم که مرا کافر و زن نیافریده ای (در فرهنگ و تمدن یهود به کتاب تاریخ تمدن بشر نوشته ویل دورانت مراجعه کنید) ولی یهودیان در این عقیده تنها نبودند، اندیشه های اسرائیلی در تمامی مذاهب و اقوام سامی، نفوذ و رسوخ یافت و قوم اعراب و دین اسلام از نظر علمای اسلامی در زمره اقوام و مذاهب سامی بشمار می رود. فرهنگ یهودی در اسلام

وبه نمایش در آمد تا از پتانسیل و جذابیت آن در میان توده ها سو استفاده های لازم را ببرند. بهر رو جنبش مسلحانه نیز مانند هر حرکت نوپای دیگر، خالی از اشتباه نبود. زیرا تنها بی عملان و مرده ها اشتباه نمکنند. هر رهرویی احتمال زمین خوردنش هست. اما مهم اینست که از این زمین خوردنها درس گرفته و بیکار بندد. مثلا در این ایام و این اوضاع و احوال که کشور ما ابستن حوادث بسیاری است از هم اکنون باید برای شرایطهای متفاوت طرح های

نفوذ بی حدی داشته و از دید تیزبین محققین مسلمان دور نمانده و به "اسرائیلیات" اشتها یافته است.

الله بزرگترین و گرمی ترین بت کعبه و باده نشینان عرب بود (در پیرامون الله به صحفات او در کتاب بسیار خواندنی و تحقیقی راهنمای محتویات قرآن تألیف صادق مراجعه کنید) صفات او شباهت بسیار نزدیکی به پیهو خدای یهود داشت. عظیم ترین قسمت قرآن در شرح و بیان افسانه های اسرائیلی و بازگو کردن عادات و سنن بادیه نشینان اختصاص یافته است محمد در قرآن اعتراف می کند که عادات بادیه نشینان و سنن یهودیان را به نام "کلام الله" تکرار و بازگو کرده است (۹۰ درصد قرآن نقل افسانه ها و سنن بادیه نشینی است، سوره نساء آیه ۲۶) قرآن تنها یک کتاب مذهبی نیست. بلکه در لابلای آیات قرآنی به گوشه های تاریک تمدن و فرهنگ اقوام سامی و بادیه نشینان عرب و روابط آنان، آشنا و با مطالعه و تحقیق در قرآن به ساخت اجتماعی جامعه زمان محمد پی می بریم و بی شک برای شناخت چگونگی نزول آیات و علل بیان آن و سیستم اداری و بیان فکری و اجتماعی عرب مآخذی بهتر و مهمتر از قرآن در دست نداریم. اعراب عربستان زنان را به مانند یهودیان چون اشیاء و در ردیف چارپایان می شمردند (سوره آل عمران آیه ۱۴). در قرآن می خوانیم که ظاهرا گاهی محمد آنچنان از زن بارگی اعراب دل شکسته و اندوهگین می شد که به سرزنش و ملامت آنان می پرداخت و با درشتی می گفت: چقدر یا این زنان ناپاک و بی ارزش مشغولید و دل به آنان می بندید؟ در حالی که الله در زیر درخت جنت و در کنار نهادهای روان زنان پاکیزه و آراسته و "ازواج مطهره" برای شما آماده کرده است (سوره آل عمران آیه ۲۳، سوره نجم آیه ۷۲ و سوره واقعه آیه ۲۳). اعراب بدوی با زنان خود رابطه ای بسیار خشنی داشتند در میان احادیث و روایات اسلامی، موارد بی شماری از رفتار و کردار بادیه نشینان آمده است و طبیعتا این عادات قبیله ای و رسوم بدوی به اسلام راه یافته و به این وسیله مسلمانان مجموعه ای از سنن بادیه نشینان را پذیرفته اند.

### به امید پیروزی کارگران وزحمتکشان میهنمان و کارگران سراسر جهان

محسن رجب زاده ۸۷/۴/۹

زن در دوران محمد "متاعی" بود ارزان و بی بها که به هر مقدار و به هر تعداد که اعراب می خواستند به چنگ می آوردند. زن کشی از سنن بادیه نشینان بود و این را به خوبی می دانیم که دختران خود را زنده بگور می سپردند (طبق نوشته مورخان عرب اولین کسی که زنده بگور کردن زنان را ممنوع اعلام کرد شخصی خیرخواه بنام صعصعه ابن ناجیه بود.

محمد در حدیثی گفته است "حصیر خانه بهتر از زن عقیم است". آیات متعددی از سوره نحل "مؤید این معناست که چون مژده تولد دختر به آنها می رسید رنگ و رویشان سیاه می شد و خشمناک می گردیدند و با شنیدن این خبر از دیگرگانی، خود را از خجالت پنهان می داشتند. ظاهرا اعراب بدوی معنی عشق را با همخوابگی یکی می گرفتند و شاید اصلا عشق را نمی شناختند. محرک آنان به ازدواج، آنچه که ما آن را عشق می نامیم نبود بلکه بیشتر میل به داشتن فرزند ذکور و تولید لشرگر و تناول اغذیه لذیذ بود. اگر در قرآن به مردان حکم می شود که زنان کشتزار شما هستند به کشتزارتان هرطور بخواهید وارد شوید (سوره بقره آیه ۲۲۳) حکم و امتیاز جدیدی نیست، بلکه یک رسم کهن و قدیمی و متداول بین اعراب که در قرآن منعکس شده است. طبق آیات قرآن مردان پرترا از زنان بوده (سوره آیه ۲۲۸، سوره آیه ۳۴) و با هم آغوشی با زنان احساس ناپاکی و نجاست می کردند. پس اگر آب نبود تا غسل کنند می بایست با خاک تیمم کنند و با این وسیله خود را پاک سازند.

از محمد در حدیث معتبری منقول است که می گوید: بر زن لازم است هر وقت شوهرش اراده جماع داشته باشد از او مضایقه نکند، اگر چه بر پشت پالان شتر باشد (حلیه المتقین باب سوم و باب چهارم و یا توضیح المسائل شجاع الدین شفا صفحه ۷۲۶). فقط در مسجد و در ایام حیض به مردان توصیه می شود که از زنان کناره گیری کنند. زیرا حیض آزادی برای زنان است (سوره آیه ۲۳۲)، ظاهرا این حکم جدیدی بود که کامیاری از زنان شوهردار بر مؤمنین حرام است اما فقط در مورد مسلمانان رعایت می شود و زنانی که در جنگ به غارت



گرفته شوند هم همخوابگی با آنان از شیر مادر بر عرب حلال تر است (سوره ۴ آیه ۲۴). اگر مرد عرب توانایی آن را نداشت که با زنان مؤمن و آزاد زناشویی کند، از آنچه به غارت گرفته و از زنانی که چپاول کرده بود، حق داشت بهره و تمتع جنسی بگیرد (سوره ۴ آیه ۲۵).

آنچه نگارش شد گوشه ای از زیربنای فکری و حقوقی زن در جامعه بدوی اسلامی بود، با این مقدمه اکنون می توانیم نقش زن و مسائل را در ولایت مطلقه فقیه تصور نماییم.

جامعه شناسان ایرانی نشان می دهند که هم جنس گرایی در شهرهای مذهبی و اصولاً در مراکز طلاب علوم دینی، رایج و بیماریهای ناشی از آن چشمگیر و غیر قابل کتمان است. تحقیق در پیرامون ریشه و علل هم جنس گرایی کاری است علمی که از حوصله این نوشته خارج است. لیکن در همین مختصر می توان گفت که مدارس شبانه روزی ویژه دختران و پسران، سربازخانه ها، اردوگاههای کار اجباری، زندانهای عمومی و ... محیط مناسبی برای هم جنس گرایی هستند. برخی از جامعه شناسان، افکار فاشیستی و توتالیز را پرورش دهنده هم جنس گرایی می دانند، ولایت مطلقه از هر شرایط پذیرش و پرورش و توسعه هم جنس گرایی را دارد.

در ولایت مطلقه فقیه به سبب نفوذ احکام فقهی و نشر افکار قشری و خرافی مذهبی انحرافات جنسی، تشویق و ترغیب می شود. مؤمنین سالهای طولانی است که احادیث و روایات عربی را می خوانند و سنن بادیه نشینان را فرا می گیرند و روابط جنسی که طبیعی ترین و زیباترین روابط انسانی است، شکلی بدوی و ابتدایی به خود می گیرد و طبیعتاً از جامعه امروزی و روابط متساوی و صلح آمیز بین انسانها جلوگیری می کند.

حزب الهی، نمونه یک مسلمان خرافی و معتقد و مؤمن به رسالت علمیه، به زن و مسائل جنسی چون غاری اسرار آمیز و دلهره آور نظاره می کند و چون از آشنایی با این مسائل وحشت دارد به سوی آموخته های خرافی مذهبی کشیده می شود. زنان را باعث گمراهی و اصولاً دشمن خود می داند و خوش باورانه و ساده لوحانه در انتظار و گاهی شتاب زده میل ورود به جفت را دارد تا در زیر درخت "سدره المنتهی" در کنار چشمه کوثر شراب و شیر و انگبین بنوشد و با زنان پاکیزه و باکره و طناز بر روی تختهای جواهر نشان و فرشهای قیمتی دراز کشیده و بر بالشتهای سبز رنگ تکیه کرده و با حوریان انار پستان و غلامان خوش رفتار (پسرهای خوشگل) به تلافی همه بدبختی ها و عقده های زمینی که بدان گرفتار بوده است به عیاشی مشغول شود (کتاب مبدء و معاد از ملا

صدرا صفحه ۴۳۶ چاپ ستاد انقلاب اسلامی). زن جایزه و پاداشی است که به حزب الهی داده می شود، اسلام هدف غائی زن را همین می داند و نه چیز دیگر. زن وسیله رفع شهوت مرد و تابع هوا و هوس اوست. زن طبق روایات شیعی از نظر جنسی هفت برابر توانایی جنسی دارد (سوره نجم آیه ۷۲، سوره واقعه آیه ۲۳) و طبیعی است که چنین دیوهای شهوتی وسیله و ابزار شیطانند که مردان را منحرف و اسیر بدبختی دنیا و آخرت می نمایند (زهرا الربیع سید نعمت الله جزایری).

تمامی ذرات وجود زن متشکل از گناه و شهوت است، از موی او تششعات جنسی ساطع می شود و در حقیقت هیولایی است که از نظر جنسی سیراب ناپذیر است و به همین سبب به دستور محمد می باید او را در بند نگاه داشت. زنی که به زیور و زینت یعنی همان هیولای شهوت از خانه بیرون برود مرد او دیوث است (حدیث نبوی و صیایای محمد به علی در حلیه المتقین مجلسی و الاخبار) زن عورت مرد است و حزب الهی چون دوران محمد معتقد است هر چیز که آسیب پذیر و نگرانی آور باشد آن را عورت بنامد و به زن از آن جهت عورت می گوید که چون خانه بی حصار است و آسیب پذیر می باشد. پس مرد مسلمان می باید گرداگرد او حصار و دیوار بکشد (جامع الاخبار صفحه ۱۸۶).

زن از نظر حزب الهی ناقص العقل است و کثیرالتلون، ضعیف الرای و ... (سوره مؤمنون آیات ۵ و ۶، سوره معارج آیه ۳۰ و کتاب پیغمبر صفحه ۲۳۶). بی سبب نیست که مردان فرمانروای زنانند (سوره نساء آیه ۳۴) و هر مردی حق دارد زن را کتک بزند (سوره نساء آیه ۳۴) محمد می گوید اگر سجود جز به الله روا بود فرمان می دادم که زنان در مقابل مردان سجده کنند (کتاب زنان پیامبر از حجت الاسلام عمادزاده).

حزب الهی از ملایان می آموزد که می باید گربه را جلوی حجله عروسی سر برید تا زن حساب کار خود را بکند. یعنی زن می باید همیشه با تهدید به مرگ زندگی کند. زن حق ندارد روی خود را نشان دهد، زیرا که نشان بی غیرتی مرد است. زن نباید بخندد، زیرا مرد قشری و حزب الهی شادابی را علامت فحشاء می داند. زن بدون اجازه مرد نباید خانه را ترک کند، زن زندانی مرد است و مرد زندانبان او. زن باید فوراً صاحب بچه شود و اگر ممکن باشد همیشه هم چنانکه اعراب بدوی محمد را استهزاء و مسخره می کردند و به او ایراد می گرفتند که چرا بچه دار نمی شوی (سوره کوثر). پیچیدن زن در جادر نه برای حفظ زن، بلکه برای ایمنی و حفظ مرد انجام می گیرد. حزب الهی در ولایت مطلقه فقیه با بوجود آوردن

تشکیلات و ادارات مختلف و اعمال وحشیانه سعی دارد سرپوشی بر عقده های جنسی خود بگذارد.

به بند کشیدن زن، ظاهراً مردان را اعتماد به نفس می دهد. لیکن نمایشی است ماهرانه بازی می شود، اما در واقع مرد نامطمئن و دستپاچه است، برای رهایی خود از چنین گردابی چاره ای جز پناه بردن به تکیه و روضه خوانی ندارد. او بیمار و معتاد به این موهومات و در مقابل هر حرکت و حرفی مشکوک و حساس است. بازتاب این فرهنگ جز پریشانی جسمی و روانی نیست. خشونت، داروی نابسامانی های جنسی و عقده های حزب الهی است. وی با کتک زدن زن تسکین می یابد و با هر ضربه که به زن وارد می آورد امیال ارضاء نشده جنسی خود را ارضاء شده می بیند. حزب الهی از زن یک حیوان مشمئز کننده می سازد و این اولین تکان بطرف هم جنس گرایی است. زیرا که او تنها در جمع دیگر حزب الهیان مقتدر و شکست ناپذیر است و احساس امنیت می کند به همین سبب همدیگر را چون دو معشوق می فشارند و دست در دست یکدیگر گردن کشی می کنند. این تفاهم روحی و جسمی را در کنار زنان احساس نمی کنند، با کمترین لغزش تعادل خود را به طرف هم جنس گرایی از دست می دهند.

در بهشت خیالی حزب الهی هیچ زنی حق ندارد حزب الهی و افکار او را انتقاد کند، زیرا که او خود را در مخاطره می بیند. بهمین جهت و دلیل کوچکترین ایراد به ولی فقیه و یا مبانی فکری او تجاوز به محدوده قدرت و قداست خود اوست. به همین سبب زنانی که جرات کرده اند تمامی فقه شیعه را زیر پا بگذارند و به خیابان بریزند و علیه ظلم و استبداد ولی فقیه به پا خیزند در زندانهای اسلامی وحشیانه تجاوز می شوند. حزب الهی برای تحقیر و نابودی ابدی زن (زیرا در حدیث آمده زنان باکره به جنت می روند) اجازه نمی دهند که هیچ زنی از زندان باکره بیرون بیاید و به مانند همه بادیه نشینان متمدن بهای این نکاح حیوانی و ضد انسانی را (مهریه) به بازماندگان زن می پردازند. زن از نظر ولی فقیه فاحشه می شود و باید به سختی مجازات گردد، لیکن مردان فاحشه که تعداد آنان در ولایت فقیه بی نهایت فراوان است آزادند.

در چنین جامعه ای زنان به ظاهر ناتوان و زبون می نمایند. لیکن از انجایی که صدها سال در اسارت و بردگی زیست کرده اند و مرد اسلام زده و ستمگر را می شناسد و به عقده ها و ضعف های او واقف هستند با هوشیاری و زیرکی کوله بار این زندگی سراسری رنج و فلاکت را به دوش می کشند



و ظاهراً خم به ابرو نمی

## زن و مسائل جنسی در ولایت مطلقه فقیه

آورند و به خاطر سهم ناچیزی که از در هم خوابگی و گاهی عشق به مرد به آنها می رسد، بهای سنگینی می پردازند. در ولایت مطلقه فقیه ، زن وسیله اندازی گیری توانایی جنس مرد است. زن کافی است که به ايماء و اشاره و بیان طعنه آمیزی ، مرد خود را بی آبرو کند و یا او را در جامعه پیرامون خود به "نامردی" اشتهار دهد. زن با لاس زدن با رقیبان نه تنها مرد خود را سیاست می کند، بلکه به این وسیله حسد را

## مصاحبه اختصاصی احمدی نژاد با خبر نگار تصادفی در مورد اشغال سفارت و صحرای طبرس .

((سازمان انتشارات جاویدان که سالهاست در مورد چاپ کتابهایی از این قبیل پیشقدم بوده کتاب حاضر را که توسط مشرتقی آلمانی و آقای ذبیح الله منصوری آنرا بفارسی سلیسی و روان ترجمه کرده اقدام به چاپ نموده است .

ص ده از کتاب امام حسین و ایران نویسنده : کورت فریشلر ترجمه ذبیح الله منصوری . چاپ دوم زمستان .. ۱۳۶۲

نویسنده کتاب کورت فیشر آلمانی است و آقای ذبیح الله منصوری آنرا به فارسی برگردانیده اند . آنچه که بطور کلی در باره این مولف و سایر مؤلفین اروپایی که در باره دین اسلام و شخصیت های آن کتاب تالیف کرده اند باید گفته شود بسیار است . صفحه سیزده نخست آنکه مسایل اسلامی از قرن هفدهم میلادی مورد توجه دانشمندان اروپا بوده و بعد ها دانشمندان آمریکایی هم در صدد برآمدند که راجع به مسایل اسلامی و بزرگان اسلام از هر طبقه نوشته و از پنجاه سال قبل معدودی از آنها بفارسی ترجمه شده است .

اما دانشمندان اروپایی و آمریکایی تا آغاز این قرن و حتی تا قبل از جنگ دوم جهانی توجهی به تحقیق در مسایل مربوط به مذهب شیعه دوازده امامی و بزرگان این مذهب نداشتند و فقط بعد از جنگ دوم جهانی نسبت به این مذهب ابراز علاقه کردند .))

حتما پیش خودتون می گین بابا این مطالبی که خوندم چه ربطی به اشغال سفارت « منظورم سفارته نه کعبه بعضی از آدم ها ! » داره . من هم با شما موافقم ... همین طوری خواستم به چیزی بنویسم من هم ربطه شو خودم نمی دونم ....

از شما چه پنهان یکی از روزای زندگیم وقتی

در مرد بیدار نگاه می دارد و با این حيله خود و خانواده را نجات می دهد.

زنی که ولنگار است گناهش به گردن مرد است. ظاهرا چنین مردی نمی تواند زن خود را از نظر جنسی ارضاء کند. در میان حزب الهی ها الفاظی چون " نامرد " و " یا فلانی " مرد نیست " از زشت ترین توهین ها و عملا سبب جدالها و زن کشی ها می شود.

جامعه ای که توضیح المسائل مبنای حقوقی و زیربنای فکری آن بشمار می رود و عده ای

از خواب بلند شدم منظورم بیدار شدم ... و رفتم صورتم و بشورم وقتی تو آینه به خودم نیگا کردم دیدم تو پیشونیم نوشته خبرنگار یه زره پیش خودم فکر کردم... و دو باره صورتم و شستم خودم و تو آینه نیگا کردم .. گفتم شاید آینه شیکسته و منو کج و کوله نشون میده و خیالاتی شدم . ولی.. نه آینه کثیف بود و نه شکسته بود . در حالت گیجی پیش خودم

به خودم گفتم هر چی با دا با دو... و بر گشتم تو اطاقم... و بین لباسهایی که داشتم هر جوری بود یه دس لباس گر چه با سرمای اون روز جور در نمی اومد پیدا کردم و پوشیدم . دو مرتبه رفتم جلوی آینه خودمو نیگا کردم.. آخه میدونید وقتی ادم پیر می شه حواس پرتی پیدا می کنه گفتم شاید مثل همیشه کمی از ریشم و خوب اصلاح نکرده باشم و یا یه تیکه

از خورده صابون رو صورتم جا مونده باشه . ولی بر خلاف همه روز ها وضع سر و صورتم خوب بود . حالا دیگه موقعش بود که برم تو خیابون و خبر نگار بشم و از همه چیز و از همه جا سر در بیارم خیلی از خودم تعجب کردم پیش خودم فکر می کردم .. که بابا تو که تو

دانشگاه خبر نگاری درس نخوندی راه دروغ گفتن و وارونه نشون دادن اوضاع را یاد نگرفتی چطور شده که یه دفعه خبر نگار شدی .. من که از کلمه خبر نگاری و خبر گذاری بدم می اومد پیش خودم گفتم بابا یکی رو پیدا کن و باش مصاحبه کن و قال قضیه رویکن و در حالی که به خودم دلدار می دادم . به خودم قبولوندم که وقتی بر گردم خونه و تو آینه صورت خودمو نیگا کنم رو پیشونیم نوشته

خبر نگار بلکه نوشته مصاحبه گر تصادفی . وقتی از خونه اومدم بیرون متوجه شدم که مردم همینطور که از در خونه شون می اومدن بیرون و معلوم نبود کجا دارن می رن و اینکه من نمی فهمیدم چرا با خودشون حرف می زند . ... خوب گوشام و تیز کردم که چی دارن می گن ... می گفتن مرگ بر آمریکا ... چه بزرگ و چه کوچیک همه یه جمله رو تکرار می کردن ... مرگ بر آمریکا ...

من که احساس می کردم حالا دیگه خبر نگار

شدم به یکی از اون مردم نزدیک شدم و در حالی که پیشونیم و نزدیک چشمام کردم گفتم به یخشید اقا من خبر نگارم ... مرد بعد از اینکه نگاهی به پیشانی من انداخت و نگاهی به لباس من بدون اینکه جواب من را بدهد زیر لب تکرار کرد مرگ بر آمریکا ... و دور شد ...

بیمار روانی ، رهبران و کارگزاران آن هستند ، محکوم به فناست. جمهوری اسلامی ایران یک بیمارستان بزرگ و یا بخشی از یک بیمارستان روانی است، پس دوشادوش هم برای سرنگونی این اپارتاید جنسی بکشیم.

بهرنگ

۲۵/۰۶/۲۰۰۷

شدم به یکی از اون مردم نزدیک شدم و در حالی که پیشونیم و نزدیک چشمام کردم گفتم به یخشید اقا من خبر نگارم ... مرد بعد از اینکه نگاهی به پیشانی من انداخت و نگاهی به لباس من بدون اینکه جواب من را بدهد زیر لب تکرار کرد مرگ بر آمریکا ... و دور شد ...

تا اینکه مردی که ته ریش سفید و سیاهی داشت و اینطور که بعدا متوجه شدم داشت می رفت سر کارش توجه مرا بخود جلب کرد ظاهر او حالت عادی مردم دیگری را که در آن کوچه دیده بودم را نداشت ... پارچه شلواری که به پا داشت از پرچم آمریکا بود ...کش از پارچه پرچم های قاطی پاطی ای بود یه قسمتش فرانسوی ...یه قسمتش ایتالیایی ... جیش روسی ... پیرهش ژاپنی ... و از همه مهم تر پارچه استین کش از پرچم ایگیلیس درست شده بود ... و ناگفته نماند که چشم چپش مثل اینکه درد می کند کوچک تر از چشم راستش بود ...

پیش خودم گفتم خودشه همونی اه که من باید باهاش مصاحبه کنم ... راستش اولش کمی تردید داشتم آخه لبا ساش مثل بقیه آدمایی که تو اون کوچه دیده بودم نبود ... کمی پیش خودم فکر کردم ... این بابا تو این کوچه که مردم رفت و آمد دارند چطوری پیدا شده حیرت زده و در حالی که سعی می کردم به خودم مسلط باشم... به خودم گفتم اگه امروز آینه به تو گفته خبر نگاری پس خبر نگاری ...چشمت کور ...

یه نفس عمیق کشیدم ...دفرچه و مدادی که در دست داشتم رو آماده کردم و رفتم جلو ... به خودم گفتم هر چی با دا باد ...

زور زورکی کلمه سلام از دهنم در اومد ) میدونید راستش من با کلمه سلام مساله دارم ...در این مورد بعدها با هم صحبت می کنیم ) طرف خنده مذحکه آمیزی کرد و جواب داد...

س.....لام ! . گفتم آینه به من گفته که خبر نگارم ... و اگه اجازه بدهید می خواهم با شما مصاحبه کنم ...

در حالی که سعی می کرد چشم چپش را به بندد با چشم راستش نگاهی تحقیر آمیز به سر تا پای من انداخت و گفت ... صدای شما به گوشم آشنا است... شما همونی نیستی که وقتی من رفته بودم با چاوز... خمینی آمریکای جنوبی !! که تازه گی ها اینگیلیس سر کارش گذاشته و هنر پیشه معروفی داره میشه ملاقات کنم با من مصاحبه کردید ... و سعی شما در این بود که ملکه اینگیلیس را که تهیه کننده نمایش نامه است به تمسخر بکشید ...

فکر می کنم که در این موقع راستش یه کمی رنگم پرید ... گفتم چرا خودمم ... به بخشید متوجه نشدم شما همون کار گذار ملکه هستید ... و به این توجه نکردم که مورچه ها ملکه دارن ... زنورا ملکه دارن پس آدمام باید ملکه داشته باشن ... شاه داشته باشن ... پیامبر داشته باشن... ولی عصر و ولی بعد از ظهر داشته باشن... خدمت گذار باشن ... ارباب داشته باشن... و شما خواننده این مطلب بقیه حرف من را ادامه بدهید . و . و . و . و . شمام امروز مثل من خبر نگار شدید ... آگه نه چرا این پرت و پلا ها رو می خونین !!

یه دفعه دیدم از پشت سر دو نفر نزدیک شدن و دستای منو از پشت به هم بستن .... من که حاج و واج مونده بودم به خودم قیافه یک خبر نگار جلدی را گرفتم و گفتم... من خبر نگارم و نباید با من این طور رفتار شود !!

طرف که لباس های رنگ و وارنگی به تن داشت گفت ... نه... کور خوندی... این دفعه من خبر نگارم ... ما رو دس بسته بردن تو یه قهوه خونه ... منظورم جای خونس ... مثل این که اون روز صبح که از خواب پا شدم گیج بودم و خیالاتی شده بودم... زرشک ... وقتی از شمال تهران به طرف جنوب تهران می رفتی نزدیکای میدون راه آهن سمت چپ یه مسافر خونه بود که در طبقه زیرشم یه قهوه خونه بود ... که دم دمای غروب تو قهوه خونه یه مرشدی بود... با ریش سفید ... و با صدای دو ورگه و زیبایی اشعار فردوسی را می خواند... حرف های مردمی که تو اون قهوه خونه جمع می شدن اون زمونا بوی سیاسی داشت ... تا یادم نرفته بگم که دو تا استکان چای سه شاهی ... سی شی یعنی یه قرون و ده شی بود ...

بازم خسته شدی و پیش خودت می گی بابا این حرفا چه ربطی به اشغال سفارت آمریکا داره ... راستش منم مثل شما گیجم ... می دونید آخه من یه رفیق آذری داشتم که با هم می رفتیم تو اون قهوه خونه و راجع به آینده منطقه نفت خیز آسیا صحبت می کردیم ... یکی از مسایلی

که راجع بش صحبت می کردیم این بود که سر مایه داری چگونه در مورد آینده منطقه برنامه ریزی خواهد کرد ... مثل دولت ها که وقتی میان روکار برنامه چهار ساله و یا ده ساله .. و بعضی از وقتها بیست ساله .. مثل هویدای ..ج... ک...ش... که برنامه بیست ساله داشت ..زکی ... این.. دو تارو ... ب ز ب ج ی ک ی ... ولی سرمایه داری جهانی چه طرح هایی می توانست در مورد منطقه آسیای شرقی داشته باشد بسیار جالب بود ... و هنوز این مسایل را باید مورد بررسی قرار داد ... بدون شناخت سرمایه ... و یا واضح تر بگویم بدون شناخت و تحلیل رابطه انسان در گذشته و حال ... نمی توان به طرح های سرمایه داری برای بقای خود پی برد حالا که پیر شدم خیلی یاد اون روزا می افتم... دست خودم نیست ... آخه این رفیقمون کمونیست بود ... و و خیلی از شاه بدش می اومد ... اسمشم بود ....

من اون زمانهایی که با دوستم که بعدشم یکی دیگه به ما اظافه شد ... اون یکی که داستان جدایی دارد که بعد ها راجع به آن با هم صحبت خواهیم کرد ... می رفتیم قهوه خونه تا جای بخوریم !! راستش شمام آگه به جای من بودید پرت و پلا می گفتید .... صحبت از اشغال سفارت آمریکا بود یا حادثه طبس ...؟

هر دو تاش به هم مربوطه هم مساله طبس و هم اشغال سفارت ...

بالاخره ما رو دس بسته بردن تو همون قهوه خونه قدیمی ... قهوه خونه همون شکل سابقشو داشت یا من دوست دارم که شکل سابقش رو داشته بوده باشه بخار سماور همراه با بوی چای و و دود قلیان دو مرتبه منو یاد رفیق ام انداخت ... چه خنده شیرینی داشت ... همیشه می خندید ... و وقتی جدی صحبت می کرد به نظر کوهی می اومد می دونست چی داره می گه و به گفته های خودش اطمینان داشت به همین دلیل روی شنونده تاثیر می داشت ... خنده های شیرین و دستهای گرم و مهربانش خاطره انگیز بود ... یه روزی وقتی بزرگ و بزرگتر شدیم ... عصر بود ... جمهوری اسلامی حاکم بود ... تظاهرات بود ... من و این رفیق تو تظاهرات بودیم ... تیر اندازی بود ... همه می دویدیم ... ..

فردای اون روز وقتی رفتیم در خونه دوستم ... سوت زدم تا مثل همیشه سرشو از پنجره بیاره بیرون و بگه الان میام پایین ... پنجره باز نشد ... هوا گرم بود ... رفیق ترک مهربانم را دیدم که مرا در اغوش می کشد و می بوسد ... ترسیدم ... یاد دیروز افتادم که با رفیقم تو تظاهرات بودیم ... چشم های رفیق آذری ام ... قرمز بود ...

دو هزار تومن از پدر و مادر رفیقمان برای

خرج گلوله گرفته بودند... تا جسد و لباسهای سوراخ شده از گلوله باران وی را به پدر و مادرش تحویل دهند . فرهاد یادت گرامی باد ... من آن کوچه و آن پنجره را همیشه دوست دارم ... رفیق دوست گرامی تو رفیق فرهاد نبودی بلکه رفیق فریاد بودی.

به یاد سینه های فراخ و مملو از عشق مبارزین راه آزادی .....

نمی خواهم این داستان و براتون مفصل بنویسم آخه قرار بود من راجع به اشغال سفارت بنویسم ... اینقدر از من ایراد نگیرید گر چه حق با شماست ... ولی من هم حق دارم وسط حرف خودم بپریم و چیزایی بگم که شاید از نظر شما ربطی به اشغال سفارت نداشته باشه ... بریم تو قهوه خونه و به بینیم اونروز خیالی در پشت میز قهوه خانه چه گذشت ...

مردایی دست منو بسته بودن بر حسب تصادف ! منو پشت همون میزی نشوندن که خیلی سالها پیش با رفقا میشتیم ... میز چوبی قهوه ای رنگ برابم آشنا بود و جای آرنج رفیقم راروی میز دیدم ... رفیق فرهاد چه شیرین می خندید .... سوال :

اسم من احمدی نژاد است و به نماینده گی سرمایه امروز می خواهم از شما سوالاتی بکنم ...

اولین سوال من این است که شما در مورد اشغال سفارت آمریکا چیزی میدانید یا نه و اگر امکان دارد برای ما تعریف کنید و مطمئن باشید که مطالب شما را در هیچ نشریه ای چاپ نخواهیم کرد و شما در امان خواهید بود ... چرا که این مصاحبه در تخیلات شما اتفاق افتاده و من از طرف خودم در این مورد ضمانت جان شما را تضمین می کنم ... در ضمن به شما یاد آوری می کنم که همانطور که من به سوالات شما در مورد چاوز صادقانه جواب دادم شما نیز جواب سوالات من را صادقانه بدهید .

آن دو مردی که در پشت سر من ایستاده بودند دستهای مرا که که با طناب پوشیده ای!! بسته شده بود باز کردند و روی میز کوبیدند ... میز هنوز گرمای دستان رفیقم را داشت ...

عینکم را از روی چشمانم بر داشتم و روی میز گذاشتم ... شنیده بودم که موقع بازجویی ابتدا باز جو سیلی محکمی در گوش متهم می زند ... برای اینکه متهم دچار ضعف و ترس شود ... من بیشتر نگران عینکم بودم ... که بر زمین نیفتد و شکسته شود ... جواب :

## مصاحبه اختصاصی احمدی نژاد با خبر نگار تصادفی در مورد اشغال سفارت و صحرای طیس.

اگر اجازه بدهید قبل از اینکه مساله اشغال سفارت را بیان کنم داستان کوتاه و مختصر شده ای را تعریف کنم ...  
احمدی نژاد : جون بکن ... فلا.....شده... حرفتو بزن ....

ادامه جواب :

هنوز دو سه سالی مونده بود که حکومت پهلوی به وسیله جنبش مردم برای همیشه متلاشی شود ...

من در تهران زندگی می کردم و .... برادرم رییس ژاندار مری کاشمر بود ... سالها بود که او را ندیده بودم ... با اتوبوس به مشهد و از آنجا به شهر کاشمر رفتم ...

ابتدا سراغ مقر ژاندار مری را از راننده اتوبوس گرفتم ... اتوبوس در مقابل مقر ژاندار مری مرا پیاده کرد ... چند سرباز وظیفه جلوی درب ساختمان نگهبانی می دادند ... گفتم با جناب سروان محمودی نژاد کار دارم ... من برادر او هستم ...

مدتی گذشت ... هلی کوپتری در حالی که گرد و خاک می کرد بر زمین نشست و جناب سروان از آن پیاده شدن فرمودند !!!

روز دوم صبح زود جناب سروان به من گفتم امروز سر کار استوار شکاری به خاطر شما راه انداخته ...

سر کار استوار چاق بود ... سوار جیبی شدیم ... جایی که در آن حرکت می کردیم ... خشک و کویری بود ... صبح زود بود و هوای مطبوعی داشت ... حدود دو ساعتی در راه بودیم ... من روی صندلی عقب نشسته بودم ... و سه تفنگ ام یک آمریکایی نیز سرکار استوار در جلوی صندلی عقب در کنار من گذاشته بود ...

راننده سرباز وظیفه ای بود ... جاده هایی که به سختی نشانی از عبور ماشین در آن بود را طی می کردیم ... من از گفته هایی که بین جناب سروان و سر کار استوار می شنیدم متوجه شدم که در منطقه کویر طیس هستیم ... به جایی رسیدم که راه به دو قسمت می شد ... راننده بر سر دو راهی جیب آمریکایی ! را متوقف کرد و پرسید از کدام طرف بروم قربان ... جناب سروان گفت ..

از سمت راست ... سر کار استوار بین حرف برادرم دوید و گفت جناب این راه به منطقه ممنوعه می رود ... و ما همانطور که می دانید اجازه نداریم به این منطقه وارد شویم !!!!!!!

(لازم به تذکر است که در خاک ایران هستیم !!!!!!!)

ممنوعه دستگیر شده بودند ...  
منطقه ممنوعه چه بود و چه اهمیتی داشت  
!!! ؟

صدای بی سیمی که روی جیب نصب بود بلند شد ... چیز هایی گفت ... من که عقب نشسته بودم متوجه نمی شدم چه می گوید ... فقط متوجه شدم که جناب سروان وقتی با بیسیم صحبت می کند ... تقاضای کامیون نظامی از مرکز مشهد را می کند ... اینبار جیب آمریکایی ژاندار مری با سرعت زیادی در جهتی که من نمی دانستم به کدام طرف است حرکت می کرد ... سر کار استوار به عقب خم شد و سه تفنگ ام یک آمریکایی را بر داشت ... و در هر کدام یک خشاب فشنگ گذاشت ... برادرم در حالی که می خندید یکی از تفنگ ها را به من داد و گفت ... وقتی رسیدیم ... و من گفتم از جیب پایین به پر ... به پر پایین و سنگر بگیر ... من که نه شکارچی بودم و نه از کشتن حیوانات لذت می بردم گنج شده بودم و نمی دانستم به کجا می رویم و برای چه باید سنگر بگیریم ...

سر کار استوار به راننده جیب گفت سعی کن آهسته بروی بطوری که صدای موتور جیب شنیده نشود ...

جیب متوقف شد ... همه از آن پیاده شدیم ... نمی دونم شما عکس برج کسرا را دیده اید یا نه ...

مثل این بود که قسمت کوچکی از قوس قدیمی طاق کسرا از میان شن های صحرا بیرون مانده باشد ... دهانه ای حدود یک متر ارتفاع برای ورود به داخل ساختمان دیده می شد ... کمی آنطرف تر سوراخی بود که از آن میتوانستی داخل ساختمان قصر کسرا را به بینی ...!!!

صدای ایست ... کسی تکان نخورد بلند شد ... من که نمی دانستم چه اتفاقی دارد می افتد خود را به پنجره ای که تا نیمه آن را شن های صحرا پر کرده بود نزدیک کردم ... و سعی کردم که داخل را تماشا کنم

داخل محوطه نیمه تاریک بود ... بوی رطوبت می آمد خیره شدم تا کم کم چشمانم با تاریکی محوطه عادت کرد ...

حدود شصت نفر آنجا بودند ... بیشتر زن و بچه بودند ... صدای گریه بچه می آمد ... افغانی بودند ... که از افغانستان گریخته بودند تا به ایران بیایند ...

ساعتی بعد دو کامیون نظامی روسی که متعلق به ژاندار مری بود آمدند ...

آن روز برادرم مرا به شکار برده بود ... شکار انسان هایی که در جستجوی لقمه نانی کویر را در نوردیده بودند ...

بعد شب همان روز از بین صحبت های برادرم متوجه شدم ... که این افراد ممکن است خطرناک باشند ... چرا که در نزدیکی منطقه